

ترجمه و دشواری‌های انتخاب

• محمود امینی



همه آن‌ها که با کتاب سروکار دارند در بین همه خواننده‌هایشان یک یا چند اثر را بیشتر می‌پسندند به جز دلایل محتوایی که به سلیقه و روحیات هر کس برمی‌گردد در مورد آثاری که از زبان دیگری به فارسی ترجمه شده‌اند و در واقع این هنر مترجم و واژگان فارسی هستند که در پیچه ارتباط خواننده فارسی زبان با اندیشه نویسنده‌اند و روانی و انتقال حس واقعی نویسنده از طریق ترجمه در واقع بخش اعظم دلیل دلنشینی یک اثر ترجمه شده است. اما آن‌ها که خود مترجم هستند در این مورد مصداق ضرب‌المثل کار و کار دارند و این که آنان با نگاه کارشناسی اثر ترجمه شده را مطالعه می‌کنند و قطعاً نظرشان با خواننده عادی تفاوت دارد. به همین دلیل از چند تن از مترجمان پرکار و توانای امروز دو سؤال را مطرح کردیم، خواندن پاسخ این عزیزان خالی از لطف نیست، سؤال اول این که: بهترین ترجمه‌ای که تا به حال خوانده‌اید چه کتابی بوده و دوم: اگر امروز بخواهید کتابی را ترجمه کنید، اولین انتخابتان چیست؟

آثار ادبی را به زبان اصلی می خوانم



در مورد سؤال اولتان باید بگویم، سالهاست که دیگر آثار ترجمه شده را نمی خوانم و کتابها را به زبان اصلی مطالعه می کنم. هرچند که آثار ادبی داخلی بخصوص در حوزه ادبیات داستانی را دقیق مطالعه می کنم.

اما در مورد سؤال دوم، ترجیح می دهم نگویم چون آن کتاب را در حال حاضر دارم ترجمه می کنم. و به دو دلیل، یکی تأثیری که در روحیه خودم دارد، دوم یک سری مسایل و احتیاطها باعث می شود که نگویم اما در حال ترجمه هستم، و نام این اثر را بعد از اتمام ترجمه ی آن اعلام می کنم.

احمد پوری

اگر مجالی باشد، اشعار تسوتایو



پاسخ به سؤال اول شما این است که: یکی از بهترین ترجمه هایی که خوانده ام «بازمانده روز»، اثر ای شی گورو با ترجمه زیبای نجف دریابندری است. در پاسخ سؤال دوم باید بگویم: اگر این همه خرده کاری نبود، اگر غم نان نبود، اگر فراغتی بود دلپذیر، می رفتم سراغ اشعار ماریاتسو تایو اشاعر بزرگ روسی که در جنگ دوم در شوروی خود را در دهکده ای دار زد. اشعار تسوتایو همیشه مجذوبم کرده است و برای ترجمه آن ها همیشه دورخیزی لازم است و اسباب دیگر آن هم فراغت و نبود همه آن چه در اول جوابم گفتم.

جواد نوالفقاری

آرزو دارم آثار فارسی به سایر زبان ها ترجمه شود



۱- یکی از نمونه های ترجمه ای که بر من تأثیری عمیق گذاشت «بازمانده روز» اثر ای شی گورو با ترجمه نجف دریابندری است.

به گمان من مهم ترین وظیفه ترجمه، انتقال درست فضا و حس در حوادثی است که در یک داستان رخ می دهد. در ترجمه این اثر مترجم فضای سرد، سربی، خشک، بی حس و اشرافی حاکم بر برهه ای خاص از تاریخ انگلستان را به زیباترین شکل به من خواننده منتقل می کند. آن چه ترجمه ی برجسته این اثر را کامل می کند نثر متفاوت و استثنایی پیر و بزرگ ما، نجف دریابندری است.

۲- من آرزوی ترجمه هیچ اثر را از زبان دیگر به فارسی ندارم. به هر حال سهل یا مشکل فراهم می شود. اما آن چه آرزوی من است ترجمه آثار گرانقدر ایرانیان به زبان های خارجی است. چون از یک سو بر ارزش این آثار آگاهم و از سوی دیگر

می دانم تا چه حد در این زمینه کم کوشش کرده ام و چقدر هم دیر شده است.

نازنین نودری



معرفی نویسنده گان ناشناس

در پاسخ سؤال اول باید بگویم که:

چه سؤال سختی. ممکن است آدم بتواند بگوید کدام ترجمه را دوست ندارد یا نمی پسندد، اما چطور می توان از میان میلیونها اثر بهترین را انتخاب کرد. این کار از عهده ی من ناچیز ساخته نیست. هر گلی یک بویی دارد. گل خزره ره هم محاسن خودش را دارد. یک اثر ترجمه شده گاهی به لحاظ زبانش برجسته می شود، گاهی بخاطر موضوع آن که چقدر برای جامعه مفید واقع شود یا نه، گاهی تأثیر گذاری آن مطرح می شود، گاهی هم اصلاً ترجمه ممکن است خوب نباشد ولی مترجم اثر در معرفی نویسنده ی ناشناس یا موضوع جالبی جسارت به خرج داده یا شاید کار دشواری را دست گرفته که قبلاً هیچکس جرأت آن را به خود نداده. از این ها گذشته من فکر می کنم هنوز هم مدیون آثار ترجمه شده از سوی پیشکستوانانم هستم. فکر نمی کنم در دوران نوجوانی آدم خیلی به چگونگی ترجمه توجه کند ولی آثاری را می خواند که تا ابد بر او تأثیر می گذارند و شاید آدم آن ها را در ذهن خود بهترین تلقی کند. در حالی که شاید اثر مترجمی ماندگار و حرفه ای هم نباشد.

در هر حال از نام بردن چندین اثری که در ذهن خود دارم بپرهیز می کنم چون نمی خواهم نان به کسی قرض دادن تلقی شود و باید بگویم که برای من مثل دندان عاریه می ماند. کار آدم راه می افتد و گرسنه نمی ماند ولی خوب خود اثر کجا و ترجمه کجا! و اما در مورد سؤال دوم: والا من دلم می خواهد هر چه را که دوست دارم خوشم می آید و می پسندم ترجمه کنم نه صرف آن که چه نویسنده ای در ایران فروشی دارد (مثل هنرپیشه هایی که گیشه دارند) چون خیلی اوقات چیزی را می پسندم که اصلاً در ایران اسمی ندارد و کلاً دوست دارم ناشناس ها را معرفی کنم. البته ناشناس ها در ایران، زیرا همین ها در آن طرف آب ها خیلی هم به نامند.

دکتر نجمه شبیری



مثل بزرگ کردن بچه دیگران

در مورد سؤال اول باید بگویم:

بر این باور هستم که کارهای بزرگ از انسان های بزرگ بر می آید، سروانست در پی سال ها اندیشه شاهکاری خلق کرد که در قرن هفدهم جهان را تکان داد. هرچند اثر به سفارش

اعتماد السلطنه در دوران قاجار یک بار ترجمه شده بود، اما ترجمه ای که ما در ایران شناختیم و خواندیم کاری بنظیر زنده یاد محمد قاضی بود. ترجمه «دن کیشوت»، متأثر از زبان رمان های شهسواری فارسی به ویژه امیرارسلان انتخاب شده» (نقل از محمد قاضی مصاحبه در کتاب امروز).

تعداد ترجمه های خوب هم زیاد است. اثر دیگری که ویژگی خاص دارد ترجمه خوب و ارزشمند جناب شجاع الدین شفا از «کمدی الهی» دانته است. هرچند هیچ کدام از این دو اثر از زبان اصلی ترجمه نشده اند. این کارهای بزرگ و کلاسیک از دست چنین بزرگانی بر می آید که بعد برای امثال ما کتب مرجع می شوند. البته انتخاب بهترین ترجمه غیر ممکن است این دو نمونه اشاره به برخی از کارهای ارزشمند ترجمه می باشد.

در پاسخ به سؤال دوم اما باید گفت:

ترجمه مثل بزرگ کردن بچه دیگران است. و بسیار دشوار، دوست ندارم ترجمه کنم، هرچند ناخودآگاه جذب کارهایی بشوم. بیشتر دلم می خواهد کتاب تحلیلی، تحقیقی با تطابق ترجمه ارائه دهم. سال هاست در ذهنم چنین کاری بر روی اشعار «میگل د آلمونو» را می پرورانم و کتابی به همین منوال درباره نسل ادبی ۱۷ اسپانیایی نویسم.

صهدی غبرایی

ترجمه آثار ویرجینیا وولف



سالها پس از این تجربه عظیم اجتماعی، یعنی انقلاب، مجالی برای ژرف نگری در خود و دوری از شعارها یافته ایم و اینجاست که نیاز به جلوه های گوناگون اندیشه و هنر خود می نمایم. اکنون جادارد که به مسایل ریشه ای تر بپردازیم و بنیانهای اندیشه را استوارتر بنا کنیم. اگر یکی از وظایف مترجم جریان سازی باشد، جادارد که از این پس به فکر برنامه ریزی بیفتیم (هرچند در این کشور که فردا را نمی توان پیش بینی کرد، برنامه ریزی قدری مضحک به نظر می رسد). اما من در زمینه های گوناگون نقص ها و شکاف هایی می بینم که باید به فکر پر کردنشان بیفتم. مثلاً ما یک مجموعه در خور تاریخ معاصر جهان نداریم، یا تاریخ معاصر ایران، آثار پراکنده ای هست، اما... بگذریم.

در زمینه رمان هم همین گسستگی دیده می شود و نمی توان به مجموعه های در خور اعتنا برای رفع نیاز رجوع کرد. این میان از آرزوهای من، که مجال هم نیست، ترجمه مجموعه آثار ویرجینیا وولف - اعم از رمان، خاطرات، نقدها و نظر ها و یک نمایشنامه است که جمعاً به ۲۷ جلد می رسد. (من ترجمه «رمان موج ها» را به پایان رسانده ام). البته این کار با توجه به زمان لازم برای آن به تنهایی از من ساخته نیست. اما اگر ناشری بتواند و همت کند و احتمالاً از برخی کمک های مقامات مربوطه برخوردار شود، می توان به یاری چند مترجم زنده کار را سازمان داد و ظرف ۵-۶ سال به پایان رساند.